

بررسی اضلاع مثلث جنگ شناختی در ماجرای مهسا امینی و فرایند کلان مدیریت بحران

# تسخیر مجازی!

**علیرضا محمدلو**

کارشناس رسانه و پژوهشگر علوم اجتماعی

بعد از حادثه فوت تاسف برانگیز خانم مهسا امینی، دومینویی از حوادث در حال رقم خوردن است که شناسایی اضلاع ماجرا را ضروری می‌نماید. پرسش قابل تأمل آن است که چرا این ماجرا ضریب اضافی خورده و یک پرونده حقوقی تبدیل به مساله ای امنیتی شده است؟ آیا این ضریب خوردن اضافی امری طبیعی است؟ یا اینکه امکان پذیر بود که اصل مساله از چهارچوب مساله حقوقی خارج نشود؟ به نظر می رسد اکنون، اینکه عملکرد نیروی انتظامی و نحوه مدیریت و راهبری حجاب و عفاف در کشور چه مکانیسمی باید داشته باشد به حاشیه رفته و یک مساله فرهنگی به دلیل گفتمان داخلی غیرمنسجم و پروپاگاندای خارجی قوی، از فرم فرهنگی اش خارج شده و پای تسویه حساب های سیاسی و امنیتی نیز به میدان باز شده است.

اگر کمی از بطن اتفاقات فاصله بگیریم و از فاصله ای دورتر به آنچه روی داده، نگاه کنیم، درمی یابیم که فرایند اغتشاشات اخیر از حادثه ای احساسات برانگیز آغاز می شود، با دروغ و شایعه همراه می شود و در فضای مجازی ضریب می خورد؛ هشتک سازی و کمپین آفرینی ها به اعتبار و تعمیق منفی ماجرا می انجامد و فراخوان هایی با اسبابشراهی خارجی به اغتشاش و خیابان نوردی و آشوب ختم می شود.

اما چرایی ماجرا و فرایند این قصه را چگونه می‌توان صورت بندی کرد؟ حادثه ای که به جنگی ترکیبی بدل شده واز آمریکا و انگلیس و اقلیم کردستان و شبکه های خبری ماهواره‌ای، تغذیه می‌کند.

می‌کند.

■ **ضلع اول: نخبگان**

یکی از اضلاع این حادثه، نخبگان و تأثیر آنها بر فضای ذهنی ماجرا است؛ اعتراضاتی که صورت اغتشاش به خود گرفته اند در ابتدای امر، ضلع ذهنی دارند. به نظر می رسد که نخبگان و روشنفران سهم بسزایی در شکل گیری ذهنیت های مخالف و شبهه پذیر داشته اند.

جای اندیشمندان و تئوریسین های یک تفکر کف خیابان نیست؛ بلکه آنها باید در محافل علمی و فرهنگی با یکدیگر گفت و گو کنند اما در حالتی که چنین محافلی به دلایل مختلف چندان رونق نداشته باشند، باید پیامدش را در کف خیابان ها و در لابه لای ذهنیت‌های عمومی درو کرد؛ جایی که منطق دیده نمی شود و به دلیل رسوب یافتگی و ته‌نشین شدن شبهات، امکان پذیرش پاسخ از سوی اجتماع به حداقل رسیده و برخی اقدامات نیز به خشونت نزدیک می‌شود.

■ **ضلع دوم: سلبریتی ها**

ضلع دوم ماجرا سلبریتی ها و فضای مجازی هستند؛ این دسته حکم فراگیری یک ذهنیت و تبدیل شدن آن به فرهنگ و افکار عمومی را دارند. وقتی کتاب ها، الیت ها و کرسی‌های دانش افزا جای خود را به دوربین و سلبریتی ها داد، آنگاه تعجبی نیست اگر فرهنگ مسموم بخشی از سلبریتی در فضای مجازی دست به دست شود و در سطحی وسیع، نشر پیدا کند. در چنین شرایطی روشن است که سلبریتی ها و بلاگرا، به مهره مؤثر و بازگر اصلی این فضا تبدیل می‌شوند و فضای مجازی را هم با خود مسموم می‌کنند.

اما در چنین شرایطی چه اتفاقی

می افتد؟ از این به بعد این فلان فوتبالیست یا هنرمند و بازیگر هستند که تعیین می‌کنند چه چیزی یا چه کسی خوب یا بد هستند. تعریف کار درست یا نادرست را آنها ارائه می دهند؛ اتفاقی که ابدا منطقی نیست؛ بسیاری از این شخصیت ها شاید افرادی باشند که در حرفه خود موفق عمل کرده اند، اما این بدان معنا نیست که لزوماً اهل مطالعه، تفکر و خرد بوده اند یا می‌توانند مرجعیت و رهبری اجتماع را عهده دار شوند. از طرفی با توجه به حاکمیت سایبری بیگانه، این رسانه‌های آشوب آفرین هستند که با سیاست های خبری و رسانه ای خود که از اتاق فکرهای سیاسی نشأت می‌گیرند، تعیین می‌کنند دستور روز چیست و اولویت نخست کشور کدام است.

چه کسانی سلبریتی ها را بزرگ می‌کنند و چرا؟ برخی بر این تصورند که حال و روز سلبریتیسیم تنها در ایران این گونه است که افراد این قشر، خود را در همه زمینه ها صاحبنظر و مجاز به ورود می دانند، اما بررسی ها نشان می‌دهد که کشور ما تحت تأثیر وضعیت دنیا قرار گرفته است و سلبریتی های ایرانی نیز متأثر از سلبریتی های خارجی هستند. میزان دستمزد یک استاد دانشگاه هم در ایران و هم در سایر کشورهای دنیا به طور متوسط، از قرارداد یک ساله یک بازیکن یا مربی فوتبال بسیار کمتر است. همان طور که تأکید شد، این مساله مختص ایران نیست و در همه دنیا، وضع به همین گونه است

برای مثال، درآمد سالانه یک استادیار دانشگاه در انگلستان، حدود ۴۵ هزار پوند در سال است؛ در حالی که میانگین درآمد یک بازیکن فوتبال در لیگ ۵۰ کشور (معروف به لیگ جزیره) ۵۰

هزار پوند در هفته، یا به عبارت دیگر دو میلیون و هفتصدهزار پوند در سال است! پس در انگلستان هم اگر کسی دنبال توپ بدود، عاقبت مالی بسیار بهتری دارد تا اینکه دنبال کتاب بدود! حتی درآمد طول عمر استاد دانشگاه در انگلستان هم به گرد پای درآمد سالانه فوتبالیست نمی رسد!

پس به یک معنا می‌توان گفت که این اتهامی آشکار است که در کشور ما به علم بها داده نمی‌شود اما در کشورهای غربی بها داده می‌شود! پرسش اصلی آن است که اساسا چنین مناسباتی چرا و چگونه شکل گرفته است. این بها دادن و آن بها ندادن به نفع کیست؟ به نفع کسانی که افکار دنیا را می‌خواهند مدیریت کنند. طبیعتاً کسی که همه عمر دنبال توپ بده، زیاد فرصت نداشته دنبال فکر و بحث و مطالعه و کتاب برود. توجه داشته باشید که مساله غالباً این گونه است و این قضاوتی مطلق نیست؛ مردم هم که بر مبنای علایق قراردادی مثل فوتبال که هر روز و هر شب از رسانه

می بینند، افراد را دنبال می‌کنند. در اینستاگرام، صفحات لیونل مسی و رونالدو و حتی برخی فوتبالیست های داخلی دنبال کنندگان میلیونی دارند ولی دانشمندان و اساتید احتمالا غیر از چند دوست و رفیق خودشان دنبال کننده خاصی ندارند!

جالب اینجاست که حتی ویکی‌پدیا که خود را دانشنامه آزاد نامگذاری کرده، هم به سلبریتی جماعت بیشتر بها می دهد؛ مثلاً صفحه روانشناس مشهور بروس فردریک اسکینر به ۵۹ زبان ترجمه شده و صفحه لیونل مسی به ۱۵۴ زبان؛ یا مثلا صفحه ویکی‌پدیا یکی از فوتبالیست های مشهور داخلی ۲۴ زبان دارد و صفحه پروفیسور سمیعی ۱۱ زبان! حتی این سینا هم با

عمیق نسبت به مسائل سیاسی و اجتماعی ندارند، اما به دلیل شهرتی که دارند، می‌توانند افکار جامعه را افراد بر چه اساسی شهرت پیدا می‌کنند یا بر مبنای چه معیارهایی به جهانیان معرفی می‌شوند. به نظر می‌رسد که این تبلیغ برای سلبریتی ها که هم به صورت آگاهانه و غیرمستقیم صورت می‌گیرد، بی دلیل نیست. بخش قابل توجهی از اقتصاد نظام سرمایه داری صرف این دست اشخاص می‌شود؛ آنچه سلبریتیسیم را برجسته می‌کند، اقتصاد آن است اما آیا اینکه در چنین فضایی، سلبریتیسیم برای عرصه فرهنگ، اجتماع و امنیت هم برجسته شود، امری منطقی است؟ سلبریتی ها اگرچه آگاهی اصیل و



جمهوری آذربایجان

سیاهی لشکر خیابانی را دچار تردید و ریزش کند - برخورد قانونی و هوشمندانه با پیوست رسانه ای در لایه سوم که منجر به هزینه مضاف نشود.

اگرچه نمی‌توان به نظریه آشوب و اثر پروانه ای در جامعه شناسی استناد کرد و برای آن در این ماجرا شائبتی قائل شد، اما نباید همه وقایع را تک خطی و بسیط دانست. ضروری است که دست اندرکاران و عموم جامعه، پیچیدگی های ماجرا را به طور کامل در نظر داشته و نسبت به هر لایه با اشراف محیطی و مؤثر وارد کار شوند تا از جزئیات مغفول، آسیب نبینند و نظام را به هزینه بیشتر وادار نکرده و به مخاطره نیندازند که این هیاهو گذراست.

همراهی می‌کنند. مهندس و صحنه گردان بیگانه نیز با اتصال محیطی این سه لایه و سیاستگذاری حرفه ای در بستر رسانه‌ای و با رویکرد جنگ شناختی، اهداف سه گانه اختلال ذهنی، گسل اجتماعی و فلج سیستمی را زیر پوشش کلماتی مانند حجاب و آزادی و حقوق زنان و به بهانه آنها دنبال می‌کند. مدیریت بحران نیز با واکنش بموقع و درست و همزمان در نسبت با هر سه لایه محقق می‌شود؛

- گفت و گو و مجادله منطقی با لایه اول در رسانه رسمی که آتش ماجرا را به زمین های فکری بازگرداند -افقاع و تبیین و سواد انتقادی رسانه در لایه دوم (بررسی دقیق و سریع متن اتفاق،علل حادثه و نتایج واقعه) که

امریکا به بهانه مبارزه با تروریسم صدها هزار انسان را از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۰ کشته است

## ارابه جنگی غرب

**شیوا حسینی**

پژوهشگر روابط بین‌الملل

برای بیش از دو دهه، رهبران امریکا از یادبود ۱۱ سپتامبر برای مشروعیت بخشیدن به «جنگ بی پایان علیه تروریسم» استفاده کرده‌اند.جو بایدن، رئیس‌جمهور ایالات متحده، در مراسم بزرگداشت بیست و یکمین سالگرد حملات ۱۱ سپتامبر در بنای یادبود ملی ۱۷/۹ پنتاگون در ۲۰۲۲ از آریلینگتون، ویرجینیا (AFP) سخنانی را ایراد کرد.هر سال در سالگرد حملات ۱۱ سپتامبر، از امریکایی‌ها خواسته می‌شود تا آن روز سرنوشت‌ساز سال ۲۰۰۱ را که نزدیک به ۳ هزار نفر در مرکز تجارت جهانی کشته شدند، «هرگز فراموش نکنند». «هرگز فراموش نکنیم» به معنای حفظ قاطعانه روایت قربانی شدن ایالات متحده و توجیه تمام مظاهر انتقام آن تحت این پوشش است. رؤسای جمهور ایالات متحده از طریق کلماتی که به دقت انتخاب شده‌اند، به‌طور متوالی به مردم امریکا بویژه آنهایی که عزیزان شان را در آن روز از دست داده‌اند، تسلیت گفته‌اند.

با این حال، سخنرانی‌های آنها، که به‌عنوان سوگواری آیینی ارائه می‌شود همیشه بخشی از یک پیام سیاسی بزرگ‌تر است؛ پیامی که ریشه در خشونت دارد و مدام بازتولید ادعاهای ایالات متحده برای مشروعیت بخشیدن به جنگ علیه تروریسم است. سال گذشته، جو بایدن، رئیس‌جمهور امریکا در پیامی ویدیویی به مناسبت بیستمین سالگرد حملات ۱۱ سپتامبر، گفت: «محافظت در برابر ترور گام برمی‌دارد تا از تروریست‌هایی که مسئول هستند و به همه کسانی که به دنبال آسیب رساندن به امریکا هستند نشان دهد که ما شما را تعقیب و شما را وادار به پرداخت هزینه خواهیم کرد. این هرگز امروز و فردا مانع از محافظت از امریکا نخواهد شد.»

بایدن به قول خود وفادار مانده است، اما به جای سوگواری آیینی ارائه می‌شود همیشه بخشی از یک پیام سیاسی بزرگ‌تر است؛ پیامی که ریشه در خشونت دارد و مدام بازتولید ادعاهای ایالات متحده برای مشروعیت بخشیدن به جنگ علیه تروریسم است. سال گذشته، جو بایدن، رئیس‌جمهور امریکا در پیامی ویدیویی به مناسبت بیستمین سالگرد حملات ۱۱ سپتامبر، گفت: «محافظت در برابر ترور گام برمی‌دارد تا از تروریست‌هایی که مسئول هستند و به همه کسانی که به دنبال آسیب رساندن به امریکا هستند نشان دهد که ما شما را تعقیب و شما را وادار به پرداخت هزینه خواهیم کرد. این هرگز امروز و فردا مانع از محافظت از امریکا نخواهد شد.»

بایدن به قول خود وفادار مانده است، اما به جای هدف قرار دادن تروریست‌ها، میراث پیشینیان خود را حفظ کرد که میلیون‌ها مسلمان در داخل و سراسر جهان را وادار خشونت کرده‌اند تا ایالات متحده بتواند از نمای امنیتی خود محافظت کند.

■ **خشونت جمعی**

در سالگرد ۱۱ سپتامبر امسال، بایدن در یک مراسم یادبود در پنتاگون سخنرانی کرد و در آن به صراحت ترور ایمن الظواهری رهبر القاعده در ماه اوت را توجیه کرد.
به همین منظور، بایدن گفت: «۱۰ سال طول کشید تا اسامه بن لادن را شکار کنیم، اما این کار در دیم و در تابستان امسال، من مجوز حمله موفقیت‌آمیز به ظواهری را صادر کردم، مردی که بن‌لادن معاون او در ۱۱ سپتامبر و رهبر القاعده بود. چون ما آرام نمی‌گیریم. ما هرگز فراموش نخواهیم کرد ما هرگز تسلیم نخواهیم شد و اکنون، ظواهری دیگر هرگز نمی‌تواند مردم امریکا را تهدید کند.»سخنان بایدن را نباید صرفاً مشروعیت

برای مبارزه با تروریسم صدها هزار انسان را از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۰ کشته است

بخشیدن به ترور الظواهری خواند، بلکه باید به‌عنوان بخشی از چیزی بسیار بزرگ‌تر از خشونت انباشته‌ای که به این لحظه منتهی شده است، از جمله گسترش قدرت اجرایی و تاکتیک‌های عجولانه و وحشیانه جنگ علیه تروریسم تلقی کرد.این خشونت به حدی عادی شده است که پس از ۲۱ سال این اقدامات به سادگی یک دوره است؛ دوره‌ای که با اسلام‌هراسی و انسانیت‌زدایی ایالات متحده به جای اعتراف به این خشونت علیه مسلمانانی که بیش از دو دهه پس از این حملات در معرض توهین، بازداشت، شکنجه و کشتار دسته جمعی قرار داشتند، آنها را در حالی که سیاست‌های مجرمانه و مجازات دسته جمعی را تداوم می‌بخشند، مورد انتقاد قرار داده‌اند.

به عبارت دیگر، «هرگز فراموش نکنیم» به معنای حفظ قاطعانه روایت قربانی شدن ایالات متحده و به حداقل رساندن توجیه و به‌طور مؤثر همه مظاهر انتقام این کشور تحت این پوشش است.
■ **چه کسی به‌یاد می‌ماند؟**
علاوه‌بر مراسم رسمی سالانه، تعداد بی‌شماری یادبود ۱۱ سپتامبر نه تنها در ایالات متحده، بلکه در شهرهای بزرگ سراسر جهان گرامی می‌دارند و این به خشونت خارجی ایالات متحده موقعیت ویژه‌ای اعط می‌کند.طوماری در وب‌سایت موزه و یادبود ۱۱ سپتامبر از بازدیدکنندگان می‌خواهد تعهدی را امضا کنند که با کلید واژه هرگز فراموش نخواهند کرد شروع می‌شود و امضاکننده متن ذیل را هم می‌پذیرد:
به یاد ۲۹۸۳ انسان بی‌گناه کشته شده در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و ۲۶ فوریه ۱۹۹۳. برای ارج نهادن به کسانی که جان خود را برای نجات دیگران به خطر انداختند...
به یاد بیاوریم که چگونه انعطاف‌پذیری و قدرت ما به ما اجازه داد تا به‌عنوان یک نفر بلند شویم...
تا داستان‌های ۱۱ سپتامبر را با نسل‌های آینده به اشتراک بگذاریم.

■ **یادبود ۱۱ سپتامبر در نیویورک**

گل زرزوی نام قربانی در موزه و یادبود ملی ۱۱ سپتامبر در اوت ۲۰۲۲ در شهر نیویورک (AFP) قرار می‌گیرد.
این تعهد و سایر تلاش‌های عمدی برای پرورش و تقویت نسخه خاصی از حافظه جمعی امریکایی‌ها بر درک ۱۱ سپتامبر متکی است که امکان به‌خاطر سپردن همه چیزهایی را که پس از آن اتفاق افتاد از بین می‌برد. بنابراین، تاریخ را به حالت تعلیق در می‌آورد و به گروه‌گانی می‌گردد که گویی در ۲۱ سال گذشته اتفاق دیگری نیفتاده است. بنابراین، باید پرسیم: یادآوری افرادی که کشته شدند و ما هرگز فراموش نمی‌کنیم، وظیفه کیست؟

در سال ۲۰۰۲، در جریان مراسم بزرگداشت ۱۱ سپتامبر در پنتاگون، جورج دبلیو بوش، رئیس‌جمهور وقت امریکا، اظهار داشت که کسانی که مرده‌اند «بهبوده نمرده‌اند» و مرگ آنها «یک ملت را به حرکت واداشته است...» چه اتفاقی برای ملت ما افتاد. روز ۱۱ سپتامبر

اولین مبارزه بزرگ را در قرن جدید به راه انداخت. پاسخ‌بوش به حصول اطمینان از اینکه کشته‌شدگان در حملات ۱۱ سپتامبر بهبود نمردند، جنگ با تروریسم بود جنگی که جان مسلمانان را قربانی کرده تا ارزش بودجه‌های عظیمی را برای بازسازی عراق کشته است. مراکز دیده‌بان حقوق بشری تخمین کرده است. بین ۱۸۳۳۸۲ تا ۲۰۷۱۵۶ غیرنظامی عراقی در طول جنگ ایالات متحده علیه عراق کشته شده‌اند. با توجه به اینکه این ارقام احتمالاً بسیار بیشتر است که در نتیجه شمارش‌های نادرست دولت عراق و ائتلاف به رهبری ایالات متحده است.

جنگ ایالات متحده در افغانستان نیز منجر به تلفات جانی گسترده‌ای شده است با کشته شدن حداقل ۷۰ هزار غیرنظامی از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱.

■ **ابعاد جنگ علیه تروریسم**

در کشورهایی مانند سومالی - قربانی دیرینه نظامی‌گری امریکا و یمن کشوری که ایالات متحده با نیابت در تخریب آن مشارکت داشته است، خشونت کم نبوده است.این تنها یکی از ابعاد جنگ علیه تروریسم است که خشونت عظیم دولتی را بر جوامع مسلمان به راه انداخته است.هیچ حسابی برای ویرانی که به نام قربانیان ۱۱ سپتامبر به راه انداخته شده است وجود نداشته است.

ابعاد دیگر جنگ علیه تروریسم شامل سیاست‌های مهاجرتی سنگین‌تر، نظارت، تعقیب تروریسم فدرال و بازداشت و شکنجه بوده و همچنان تعریف می‌شود که همگی باعث ایجاد حالت ترس در واقع وحشت و خطر برای مسلمانان است.

برخی ممکن است استدلال کنند که مطرح کردن موضوع خشونت علیه مسلمانان در ۱۱ سپتامبر بی‌اساس است، با این حال هرگز حسابی برای ویرانی‌هایی که به نام قربانیان آن به راه انداخته شده است، صورت نگرفته است.در واقع، دولت ایالات متحده و رهبران آن به‌طور کامل از پاسخگویی فرار کرده‌اند. جایات دو دهه گذشته، از جمله جنگ‌های فراقانونی، برنامه‌های شکنجه، حملات هوایی‌ماهای بدون سرنشین به مراسم عروسی و کشتار غیرقانونی کودکان، از حافظه عمومی امریکایی‌ها محو شده است. رؤسای جمهور سابق که برای حمله به کشورها دروغ می‌گفتند یا با دستیاران‌شان شوخی می‌کردند توانسته‌اند به‌عنوان یک توجیه‌کننده در تلویزیون ظاهر شوند و به مردم دروغ بگویند.در توثیبت اخیر از موزه و یادبود ۱۱ سپتامبر، آنها با استفاده از هشتک‌هایی مثل هرگز فراموش نمی‌کنم از مردم می‌خواهند که در سالگرد حملات ۱۱ سپتامبر از آسمان بالای سرشان عکس بگیرند تا بر روشی که همه ما را به هم متصل می‌کند تأکید کنند.ایالات متحده مدت‌هاست که ادعا می‌کند که جنگ با تروریسم همیشه بر سر عدالت بوده است، اما آستانه بی‌عدالتی که می‌توان برای به دست آوردن عدالت متعهد شد چیست؟